

مهم‌ترین مهارتی که باید در ده سال آینده یاد بگیرید

نویسنده: دن کو

تاریخ انتشار در ۸: X ژانویه ۲۰۲۶

ترجمه کامل فارسی

عنوان اصلی

The most important skill to learn in the next ۱۰ years

بیشتر مهارت‌ها در ده تا بیست سال آینده بی‌اهمیت خواهند شد؛ شاید هم نه، اما دست‌کم همه چنین می‌گویند و واقعا همین حس را ایجاد می‌کند. باین‌حال اگر فردی با عاملیت بالا باشید، اهمیتی ندارد؛ چون موفقیتان را به یک مهارت خاص گره نزده‌اید. متخصصی نیستید که ذهنش را صرفا روی اعتبار یک شغل پردرآمد یا مدرک متمرکز کرده و در نتیجه راه یادگیری بیرون از آن حوزه را بسته باشد. چشم‌اندازی دارید و می‌دانید در دنیای امروز می‌توان هر مهارت یا دانشی را برای رسیدن به زندگی دلخواه آموخت. متأسفانه اگر والدینتان عاملیت را در خود پرورش نداده باشند، احتمالا آن را به شما نیز منتقل نکرده‌اند. اگر هم آگاهانه و با تحمل دشواری مسیر بازآموزی را طی نکرده باشید، هنوز باید کار کنید تا احساس کنید زمام آینده‌تان در دست خودتان است. پس مهم‌ترین مهارتی که امروز، ده سال دیگر و تا پایان عمر به کارتان می‌آید عاملیت است. اگر بتوانید جهت زندگی‌تان را خودتان تعیین کنید، کار لازم برای رسیدن به آن را انجام دهید و از وسوسه‌ها و حواس‌پرتی‌های بی‌شمار امروز دور بمانید، هرگز واقعا در معرض جایگزین‌شدن نخواهید بود؛ و اگر هم جایگزین شوید، می‌توانید سریع سازگار شوید. در ادامه پنج ایده را درباره معنای عاملیت، اهمیت روزافزون آن و روش تمرینش بررسی می‌کنیم.

۱ - عاملیت یعنی توانایی آزمودن و تکرار کردن بدون اجازه گرفتن

تنها کسانی هستند که در طغیان دائمی هستند که حقیقت را کشف می‌کنند، نه مردی که مطابقت دارد و از برخی سنت‌ها پیروی می‌کند.
- کریشنامورتی

برای درک اینکه یک فرد دارای عاملیت بالا چیست، در نظر گرفتن اینکه چه چیزی نیست مفید است. عاملیت انطباق مکانیکی نیست. انطباق زمانی است که ذهن شما هنوز توسط یک بند ناف به جامعه متصل است. انطباق مرحله ای از رشد شناختی است که در آن ذهن شما کاملا از طریق برنامه ریزی فرهنگی عمل می‌کند، و حقیقت را بر اساس محبوبیت و پذیرش توسط دیگران قضاوت می‌کند نه از طریق تجربه مستقیم خود یا تحقیقات مستقل. اگر واقعا به آن فکر کنید، متوجه می‌شوید که این بزرگترین تهدید برای داشتن یک زندگی خوب است.

وقتی به دنیا می‌آیید، ذهن شما مانند یک کامپیوتر جدید است. یک سیستم عامل پایه وجود دارد، اما هارد دیسک چیزی روی آن نیست. در ۲۰ سال اول زندگی خود، مستقل فکر نمی‌کنید. و این اشکالی ندارد. هیچ‌کس این کار را نمی‌کند، مهم نیست که چقدر مستقل فکر می‌کنید، زیرا بیشتر اوقات این فقط شکل دیگری از همنوایی است. در مدل‌های پویایی ماریچی و ۹ مرحله از مدل‌های توسعه نفس، آن‌ها نشان می‌دهند که حدود ۵۰ درصد از جمعیت در مرحله توسعه سازگار هستند. به این معنی که نیمی از جمعیت فاقد رشد شناختی برای عاملیت واقعی هستند. انطباق از بقا ناشی می‌شود. انسان‌ها نه تنها در سطح فیزیکی مانند حیوانات (تولید کننده ژن‌ها)، بلکه در سطح روانی (بازتولید باورها، ایده‌ها و اطلاعات) زنده می‌مانند. اگر شغلی دارید، در آن حوزه از زندگی دارای درجه پایینی هستید زیرا اگر آن شغل از بین برود، بقای شما در خطر است. بنابراین شما باید مطابقت داشته باشید. اگر اعتقادات سختی دارید که هویت شما را به یک مذهب یا حزب سیاسی خاص مرتبط می‌کند، درجه بالایی از اختیار ندارید، زیرا ایده‌های خوب و بد شما به جای بررسی و کشف شخصی، از فرهنگ شما سرچشمه می‌گیرد. همه افراد در حوزه فناوری و کسب‌وکار دوست دارند در مورد «عاملیت عالی» بودن صحبت کنند، اما این نیز نوعی انطباق با آنچه در حوزه فناوری و کسب‌وکار رایج است. گفته می‌شود، این نامه دارای درجه ای از انطباق است. همه ما به نوعی سازگار هستیم. حال، عاملیت واقعی چگونه به نظر می‌رسد؟ و چگونه می‌توانیم آن را در خودمان توسعه دهیم تا احساسات، امور مالی و فرصت‌های ما در زندگی توسط شخص دیگری دیکته نشود؟ (۱) افراد عاملیت عالی بدون

اجازه تکرار می‌کنند.

عامل بودن به جای اینکه مفعول مستقیم آن باشد، موضوع حکم است. این تمایل به عمل است، نه اینکه منتظر عمل شود.

- دوون اریکسن

عاملیت در لغت به معنای "شرط در حال عمل یا عملیات" است. هنگامی که برای توصیف یک شخص استفاده می‌شود، به معنای "تمایل به شروع عمل به سمت یک هدف بدون تلقین، دستورالعمل یا اجازه خارج است." اما وقتی به آنچه واقعا افراد را موفق می‌کند نگاه می‌کنیم، فقط در جهت یک هدف عمل نمی‌کنیم. هر کسی می‌تواند یک کسب‌وکار راه‌اندازی کند، اما این بدان معنا نیست که به هر شکلی از موفقیت دست خواهد یافت. بسیاری از آن‌ها در واقع این کار را نمی‌کنند، زیرا آن‌ها یک قطعه مهم از پازل را از دست داده‌اند: اگر چیزی کار نمی‌کند، شما در مورد وضعیت فکر می‌کنید، یک تعدیل می‌کنید و دوباره و بارها و بارها تلاش می‌کنید تا به مقصد نهایی خود برسید. بنابراین، به نظر من، عاملیت نه تنها اقدام، بلکه تعهدی همیشگی به تکرار است. یادگیری و انجام همزمان اشتباه کردن و تصحیح اشتباهات بدون اینکه دوباره به یک انطباق آرامش بخش اغوا شوید زیرا "این کار نمی‌کند". بله، من با شما صحبت می‌کنم، افرادی که شروع به نوشتن می‌کنند و بعد از ۲ هفته ترک می‌کنند. (۲) افراد دارای اختیارات عالی زندگی را به عنوان یک آزمایش غول پیکر تلقی می‌کنند. افراد کم عاملیت را می‌توان با «ذهنیت کارمند» مشخص کرد. به آن‌ها وظیفه ای محول می‌شود، اغلب با نوعی وضعیت یا اعتبار که بخشی از مغز آن‌ها را که خواهان پذیرش توسط قبیله است، تحریک می‌کند و تصمیم‌گیری آن‌ها بلافاصله به خطر می‌افتد. آن‌ها دیگر نمی‌توانند خارج از محدودیت‌هایی که بر روی آن‌ها گذاشته شده فکر کنند. افراد دارای عاملیت بالا دانشمند زندگی خود هستند. آن‌ها یک ایده دارند. آن‌ها هدف خود را تعیین کردند. آن‌ها یک فرضیه (یک حدس علمی) در مورد چگونگی دستیابی به آن ایجاد می‌کنند. آن‌ها آزمایش می‌کنند، سرهم می‌کنند، تحقیق می‌کنند و برای رسیدن به هدف تلاش می‌کنند. آن‌ها شکست می‌خورند. خیلی اما از آنجایی که این یک آزمایش است، این بخشی از فرآیند است. آن‌ها انتظار دارند که شکست بخورند، زیرا در غیر این صورت چگونه می‌خواهند آنچه را که کار نمی‌کند محدود کنند تا زمانی که آنچه را که کار می‌کند پیدا کنند؟ این یک موضوع مهم در مورد نحوه درک مردم از موفقیت امروزی است. شخص دیگری به آن‌ها وعده ای داده است، مانند شغلی که پول زیادی می‌دهد یا کسب‌وکاری که می‌تواند به سرعت ساخته شود تا میلیون‌ها دلار درآمد داشته باشد. آن‌ها دقیقا همان کاری را انجام می‌دهند که قرار است انجام دهند، اما وقتی به ناچار شکست می‌خورند، آن را غیرممکن می‌دانند و هر کسی را جز خودشان مقصر می‌دانند. (۳) افراد دارای عاملیت بالا به سختی‌ها اعتقاد دارند. این ایده دیگری از اریکسن است. شما می‌خواهید به یک عامل عالی تبدیل شوید زیرا معتقدید که این اقدامات تفاوت مثبتی در زندگی شما ایجاد می‌کند. شما در حال تلاش برای رسیدن به یک هدف هستید. اهداف به سه صورت هستند:

• اهداف آسان - کارهایی که هر روز انجام می‌دهیم، یا چیزهایی که می‌توانیم با مهارت‌ها یا منابعی که از قبل داریم به دست آوریم.

• اهداف دشوار - کارهایی که در حال حاضر نمی‌توانیم انجام دهیم، اما در نهایت اگر مهارت‌ها و منابع مناسب را به دست آوریم، می‌توانیم انجام دهیم.

• • اهداف غیرممکن - چیزی که یا خارج از قلمرو امکان در واقعیت است، یا کاری که ما نمی‌توانیم انجام دهیم تا زمانی که مجموعه‌ای از اهداف دشوار را تکمیل کنیم که به ما امکان می‌دهد اهداف غیرممکن را ممکن ببینیم.

افراد کم اختیار از یک سیستم اعتقادی رنج می‌برند که درک آن‌ها از اهداف دشوار را منحرف می‌کند.

اگر آزمایش سگ سلیگمن را انجام دهید، می‌توانید ببینید که چگونه جامعه این کار را با بیشتر مردم انجام می‌دهد. در این آزمایش، سگ‌ها در معرض شوک‌های الکتریکی اجتناب ناپذیری قرار گرفتند که به آن‌ها احساس می‌کرد که کنترلی بر محیط خود ندارند. بعدها، زمانی که آن‌ها در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانستند برای فرار از شوک‌ها به سادگی از روی یک دیوار کوچک بپرند، سگ‌ها تلاشی برای انجام این کار نکردند. آن‌ها ناله می‌کردند و حتی زمانی که فرار به راحتی در دسترس بود، شوک را تحمل می‌کردند. بنابراین، هدف رسیدن به زندگی که می‌خواهید ممکن است دشوار باشد، اما شما طوری آموزش دیده‌اید که باور کنید راهی برای رسیدن به آن وجود ندارد، بنابراین حتی تلاش نمی‌کنید. آنقدر که ذهن شما حتی به شما اجازه نمی‌دهد آن را به عنوان یک گزینه در نظر بگیرید. شما ضربه‌های مسیر پیش فرض را تحمل می‌کنید. با این حال، راهی برای تمرین عاملیت وجود دارد. اما گام‌های عملی برای انجام این کار مهم نخواهد بود مگر اینکه آگاهی عمیقی از نحوه اعمال این موضوع در دنیای امروز داشته باشید.

من چنین نامه‌هایی را هفته‌ای ۱ تا ۲ بار ارسال می‌کنم. اگر نمی‌خواهید آن‌ها را از دست بدهید (زیرا چه کسی می‌داند که الگوریتم چه چیزی را به شما نشان می‌دهد)،

[اینجا ببینید](#)

. شما همچنین می‌توانید کتاب من، نامه‌های دیگر و غیره را رایگان بخوانید.

۲ - هوش مصنوعی برای افراد با عاملیت بالا تهدید نیست

شما اکنون به هر دانشی که برای دستیابی به آنچه می‌خواهید نیاز دارید دسترسی دارید. و با این حال... مردم هنوز با این اطلاعات کاری انجام نمی‌دهند. این یک نکته حیاتی است. موفقیت در حال حاضر آسان‌تر از همیشه است، با این حال افرادی که قرار نبود به آن دست یابند، هنوز هم به آن نخواهند رسید. به این معنی، این هرگز درباره «دسترسی» یا «فرصت برابر» نبود. همیشه در مورد عاملیت بوده است. از سوی دیگر، افراد دارای عاملیت بالا، ۱۰ برابر از دیگران پیشی خواهند گرفت، زیرا آن‌ها بدون اجازه عمل می‌کنند، و موانع عمل در حال حاضر تقریباً وجود ندارند. اگر به دلیل محدودیت پول یا منابع نمی‌توانید به هدف بزرگی دست یابید، می‌توانید یک هدف کوچکتر و پله‌ای تعیین کنید که به شما کمک می‌کند آن پول یا منبع را بدست آورید. همه نگران همین موضوع هستند. و صادقانه بگویم، آن‌ها فقط می‌ترسند زیرا نمی‌توانند به وضوح فکر کنند. بیایید به یک مثال برجسته نگاه کنیم: هوش مصنوعی محتوای زیادی ایجاد می‌کند که سازندگان انسانی شانس ندارند. اول اینکه هوش مصنوعی یک ابزار است. ابزارها به شخصی نیاز دارند تا از آن‌ها برای هدف خاصی استفاده کند. مطمئناً، هر کسی و همه می‌توانند از هوش مصنوعی بخواهند که یک پست ویروسی یا هزار پست ویروسی از یک پادکست ایجاد کند، و هوش مصنوعی می‌تواند آن‌ها را بر اساس پتانسیل ویروسی رتبه بندی کند، اما این چه فایده دارد؟ شما می‌توانید تعداد زیادی لایک و فالوور دریافت کنید، اما در مورد کسب درآمد چطور؟ وفاداری؟ یا هر یک از چیزهایی که در واقع باعث کارکرد برند می‌شود؟ بله، می‌توانید از هوش مصنوعی بخواهید که در این مورد کمک کند، اما اکنون دارید کاری کاملاً متفاوت

انجام می‌دهید. شما در حال یادگیری هستید شما در حال سازماندهی تحقق یک چشم انداز بزرگتر هستید، و این با انجام آن توسط خودتان تفاوت چندانی ندارد. شما هنوز تصمیم گیرنده هستید. مطمئناً، هوش مصنوعی می‌تواند یک تصویر زیبا را بر اساس فرمان ایجاد کند، اما تفاوت زیادی بین فردی که دید دارد و از هوش مصنوعی به عنوان پله‌ای برای اجرای آن چشم‌انداز استفاده می‌کند و کسی که به سادگی می‌خواهد یک تصویر سریع ایجاد کند، وجود دارد. بسیاری از هنرمندان از هوش مصنوعی برای اولین پیش نویس‌ها استفاده می‌کنند. بسیاری از هنرمندان هنوز آن را وارد فتوشاپ می‌کنند تا بهینه‌سازی‌های کوچکی را ایجاد کنند که استعداد آن‌ها را اضافه می‌کند. به‌طور کلی، هوش مصنوعی آنچه را که واقعا در فرآیند خلاقیت اهمیت دارد، آشکار کرده است. وقتی از هوش مصنوعی می‌خواهید که همه تصمیم‌ها را برای شما اتخاذ کند (به عبارت دیگر، از آن می‌خواهید بر اساس صدها هزار نظر در اینترنت حدس بزند چه چیزی کار می‌کند)، هیچ خطی وجود ندارد. هیچ موضوعی وجود ندارد. هیچ شخصیتی وجود ندارد. هیچ چشم اندازی وجود ندارد. هیچ زمینه‌ای وجود ندارد. این همان چیزی است که سازندگان هستند. سازندگان زمینه، نه تولیدکنندگان محتوا. محتوا بدون زمینه بی‌معنا است و نسل‌های هوش مصنوعی هم همینطور است. جدای از پوسیدگی مغز و میم‌ها (خیلی خوب وجود دارد) که فقط تا زمانی که یک تبلیغ را مشاهده نکنید، شما را در پلتفرم نگه می‌دارند تا پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی بتوانند درآمد کسب کنند (که پس از آن یک خط مستقیم و چشم انداز برند دارند که برای یک هدف خاص توسط شخص خاصی که از هوش مصنوعی استفاده می‌کند یا نه ساخته شده است)، هوش مصنوعی عملاً بی‌فایده است، مگر اینکه فردی که از هوش مصنوعی استفاده می‌کند از قبل استفاده کند. آیا آن برای شما کلیک کرد؟ ۹۹ درصد از محتوای تولید شده توسط هوش مصنوعی مستقیماً به ته بشکه می‌رود، زیرا اگر محتوا کار می‌کرد، پس ارزش وجود دارد، و مهم نیست که هوش مصنوعی آن را تولید کرده یا نه، زیرا به احتمال زیاد توسط انسانی تنظیم شده است که زمینه شخصی خود را به آن منتقل می‌کند. هنگام ایجاد یک کسب‌وکار، باید یک مأموریت برند داشته باشید که هوش مصنوعی به شما در اجرای آن کمک می‌کند و باید دائماً آن را تکرار کنید. هنگام نوشتن یک کتاب، باید کنترل تمام جزئیات جزئی را حفظ کنید، و فراتر از آن، همچنان باید بتوانید مردم را به خواندن آن ترغیب کنید (مخاطب، بازاریابی، فروش)، که خود کتاب قرار نیست انجام دهد. هنگام خلق هنر، هنوز باید ایده‌ای داشته باشید که در تلاش برای تحقق بخشیدن به آن هستید. به عبارت دیگر، هیچ چیز تغییر نکرده است، مردم فقط از چیزهای جدید متنفرند، و آن چیزهای جدید در وهله اول به چیزی که اهمیت داشت، نور می‌تاباند. اگر نمی‌توانید با هوش مصنوعی هنر خلق کنید، هرگز هنرمندی نبوده‌اید. شما به سادگی در استفاده از ابزاری مانند فتوشاپ خوب بودید. ابزارها تعویض می‌شوند چشم انداز و عاملیت ندارند. صحبت از آن...

۳ - چرا همه فن حریف‌ها در عصر هوش مصنوعی برنده می‌شوند

هر زمان که من در مورد عمومی شدن، چند ریاضیات یا شخصی با علایق متعدد می‌نویسم، مردم از کار چوب بیرون می‌آیند تا به من بگویند که چقدر اشتباه می‌کنم (در حالی که هرگز استدلال منسجمی در مورد اینکه چرا متخصص بودن بهتر است ارائه نمی‌دهد). آن‌ها به نقل قول کلاسیک شکسپیر ادامه می‌دهند: «یک جک از همه حرفه‌ها استاد هیچ‌کدام نیست». با این حال، آن‌ها از این واقعیت غافل هستند که این یک نقل قول اشتباه است و با "اما اغلب اوقات بهتر از استاد یکی" به پایان می‌رسد. برخی ممکن است فکر کنند شکسپیر یک نمایشنامه نویس متخصص بود، اما این فقط یک ظرف بود. او باید درک عمیقی از ماهیت انسان (توسعه شخصیت)، زبان، ادبیات کلاسیک، هنر صحنه، مذهب، فلسفه، تاکتیک‌های نظامی، موسیقی، ناوبری، جهان طبیعی، ساختارهای اجتماعی، بدن و پزشکی

داشته باشد... این فهرست ادامه دارد. او یک سینت سائزر بود که از علایق متنوع خود به عنوان مزیت استفاده می‌کرد. یک مدیر عامل Fortune ۵۰۰، چارلز داروین، استیو جابز، یا هر بیننده یا استراتژیست دیگری که به موفقیت بزرگی دست می‌یابد، یک چشم انداز خاص دارد که سپس یاد می‌گیرند و اقدامات لازم را برای رسیدن به آن انجام می‌دهند. یک کشتی یا طاقچه خاص را به عنوان یک متخصص اشتباه نگیرید. متخصصان به یک مهارت وابسته هستند. با پیشرفت تکنولوژی، مهارت‌ها تکامل می‌یابند و جایگزین می‌شوند. ما اکنون اینگونه نمی‌بینیم، اما فتوشاپ صنعت هنر و طراحی را مختل کرد. هوش مصنوعی همین کار را می‌کند و کسانی که در مهارت‌ها به جای هنرمندان واقعی خبره هستند، همانطور که می‌بینید عصبانی می‌شوند. از سوی دیگر، عموم گرایان بر روی هدف تمرکز می‌کنند و آنچه لازم است (از جمله تغییر آن هدف) را انجام می‌دهند تا بتوانند در هر کاری که انجام می‌دهند پیشرفت کنند. اجازه دهید این را بیشتر توضیح دهم. انسان‌ها ابزار ساز هستند. ما در هر جایگاهی پیشرفت می‌کنیم زیرا می‌توانیم خود را با آن وفق دهیم. اگر بخواهی یک شیر را در آلاسکا و یک خرس قطبی را در ساوانا بگذاری، آن‌ها خواهند مرد. اگر قرار بود یک انسان را در هر یک از آن‌ها قرار دهید، آن‌ها سرپناه، لباس می‌سازند و برای خوردن چیزی شکار می‌کنند، زیرا می‌توانند برنامه‌ریزی کنند و روی آن اجرا کنند. واقعیت این است که آمریکا برای آموزش تعداد زیادی از کودکان مهاجر در دهه ۱۸۰۰ (صنعتی شدن)، مدل آموزشی پروس را اتخاذ کرد که اصلاً آموزش نبود، بلکه سلاخی برای هم‌نوايي توده‌ای بود. این برنامه برای ایجاد سربازان مطیع، شهروندان مطیع، کارمندان دولت، و کارگران خوش رفتار از طریق حضور اجباری، آموزش برای معلمان، آزمون برای دانش آموزان و مفهوم سطوح پایه طراحی شده است. آشنا به نظر می‌رسد؟ جامعه شما را ساده، قابل پیش بینی و دسته بندی آسان می‌خواهد. چرا؟ زیرا این همان چیزی است که به بهترین وجه منافع آن‌ها را تامین می‌کند. این همان چیزی است که به بهترین وجه به سود سازمان‌ها کمک می‌کند. اگر سیستم‌ها را درک کنید، متوجه می‌شوید که این سیستم به همان چیزی شکل می‌گیرد که بیشترین سود را به هدف نهایی می‌رساند، که در مورد جامعه، شما را بیمار و گنگ نگه می‌دارد، خواه عمدی باشد یا نه. لزومی ندارد که یک تئوری توطئه باشد که این سیستم به طور طبیعی به خواسته‌های انسان‌ها در بالای این اهرام شکل بگیرد. چه کار می‌کنی؟ اگر از بردگان انتظار می‌رفت که در تمام طول زندگی خود یک کار را انجام دهند تا ذهن آن‌ها برای یادگیری بیشتر بسته شود (متخصصان)، پس شما به عنوان یک فرد آزاد قرار است کارهای زیادی را در طول زندگی خود انجام دهید. شما در برابر راهی که در بدو تولد در آن قرار گرفته اید شورش می‌کنید. شما تحصیلات مبتنی بر علاقه را دنبال می‌کنید. از توانایی‌های خود عاقلانه استفاده می‌کنید.

۴ - پنج توانایی انسانی

در حال حاضر، عاملیت عالی است، اما ما همچنان به قوانین فیزیک مقید هستیم. این نگرانی غول‌پیکر دیگری را ایجاد می‌کند که با چرخه‌های تبلیغاتی هوش مصنوعی بالا می‌رود: آیا AGI (هوش عمومی مصنوعی) هوش انسانی را بی‌ربط می‌کند؟ بیایید با پرسیدن چند سوال وضوح را به دست آوریم. آیا توانایی‌های انسان محدود است؟ یا بی‌نهایت هستند؟ آیا ما به عنوان ژنرال‌های رده بالا توانایی یادگیری و انجام هر کاری را نداریم که ژن‌هایمان ما را از یادگیری یا انجام آن محدود نکند؟ ما در بسیاری از موقعیت‌ها پیشرفت می‌کنیم، زیرا با دانش و ابزار سازگار می‌شویم. سؤال اساسی در مورد توانایی‌های انسان این است: آیا محدودیتی برای آنچه می‌توانیم فکر کنیم و چگونه فکر می‌کنیم وجود دارد؟ اگر محدودیت اصلی سرعت پردازش و حافظه مغز ما باشد، آیا نمی‌توان آن را افزایش داد؟ و هنگامی که AGI تبدیل به یک چیز می‌شود، آیا این امکان پذیر نخواهد بود؟ آیا ما AGI نخواهیم بود؟ آیا ما قبلاً نیستیم؟ آیا ما جزو فوق هوشمندان نخواهیم بود؟ حدس زدن در مورد این چیزها سرگرم کننده است، و ما قبل AGI

از وقوع آن زمان داریم، بنابراین می‌خواهم روی آینده نزدیک تمرکز کنم. ۵ قابلیت اساسی انسان وجود دارد. آیا هوش مصنوعی می‌تواند آن‌ها را بی‌ربط کند؟ (۱) محاسبات (ذهنی): آیا محدودیتی برای محاسبه ما وجود دارد؟ نه، زیرا هنگامی که یک کامپیوتر جهانی دارید که بتوانیم آن را در دستان خود نگه داریم، محاسبه هر چیزی فقط مسئله زمان و حافظه است. ما آن را داریم، و اگر AGI ها یا بیگانگان آن را داشتند، آن‌ها همان مجموعه محاسباتی ما را داشتند و هیچ مزیتی نسبت به ما نداشتند. ممکن است بگویید که AGI می‌تواند بسیار سریع‌تر محاسبه کند، اما این سرعت تحول فیزیکی را که اجازه ساختن چیزها را می‌دهد، افزایش نمی‌دهد. شما می‌توانید ایده‌ای برای ساخت یک برخورد دهنده ذرات داشته باشید، اما همچنان برای ساختن آن به منابع نیاز دارید. (۲) دگرگونی (جسمی): دگرگونی خلقت است. ما با توجه به دانش درست، مواد خام را به موشک تبدیل می‌کنیم. به نظر می‌رسد که دست‌ها و بدن انسان در ایجاد هر چیزی با توجه به یک توالی خاص از عملیات، خوب هستند. ما سفینه فضایی و تلسکوپ ساخته ایم. به این معنی که ما می‌توانیم چیزی را بسازیم که آن چیز را می‌سازد. ما همه فن‌حریف هستیم که ابزارهایی را برای پیشرفت در هر محیطی می‌سازیم. ما حیواناتی نیستیم که به یک طاقچه وابسته باشند. سؤال این است: آیا محدودیتی برای این که این عملیات اساسی می‌توانند انجام دهند، وقتی که به روش درست به هم متصل شوند، وجود دارد؟ باز هم پاسخ منفی است. اگر انسان‌ها می‌توانستند یک گوریل را از راه دور انجام دهند، مراحلی وجود دارد که می‌توان برای ساخت یک موشک در زمان معین انجام داد. و نه، من نمی‌گویم یک گوریل واحد. تصور کنید ایلان گوریل را اداره می‌کرد. او چه خواهد کرد؟ موضوع اینجا زمان است. دگرگونی زمان می‌برد و تکینگی آن را تغییر نمی‌دهد، همانطور که روشنگری یا بیگ بنگ این کار را نکردند. زمان یک الگوریتم فشرده سازی است که از وقوع همه چیز به یکباره جلوگیری می‌کند، و روشنگری و انفجار بزرگ به وضوح موشک‌هایی را در آسمان قرار ندادند. به عبارت دیگر، AGI ممکن است بتواند سریع‌تر از مغز ما محاسبه کند، اما این بدان معنا نیست که قادر خواهد بود چیزی را سریع‌تر از انسان ایجاد کند. شما می‌توانید ایده‌ای برای ساخت موشک داشته باشید، اما همچنان باید منابعی را برای ساخت موشک به دست آورید. تا اینجا کار، به نظر می‌رسد نگرانی AGI از یک سوء تفاهم اساسی از خود واقعیت ناشی می‌شود. پس از محاسبات و تبدیل، تنوع، انتخاب و توجه وجود دارد که به فضای ایده (یا ناشناخته) یا نحوه ایجاد دانش مربوط می‌شود. ما می‌توانیم محاسبه و تبدیل کنیم، اما آیا محدودیت‌هایی برای دانش داریم که به ما این امکان را می‌دهد؟ دانش دو کارکرد دارد. اولین مورد این است که چیزهای خاصی اتفاق بیفتد، ترجیحاً چیزهای خوب به جای بد. دوم این است که الگوها را در واقعیت ثبت کنید. این به ما این امکان را می‌دهد که اطلاعات را به روشی کارآمد ذخیره کنیم تا همیشه از صفر شروع نکنیم. ما مفاهیم تصویر بزرگ مانند طلوع و فرود خورشید هر روز و تغییر فصل‌ها را درک می‌کنیم. بدون این درک، بسیاری از زندگی ما از هم خواهد پاشید. گرفتن الگوها به ما این امکان را می‌دهد که بر اساس نزدیکی برنامه ریزی کنیم. ما می‌دانیم که در یک محیط سرد تا حد مرگ یخ می‌زنیم، بنابراین از ذخایر دانش مانند ژاکت و هتل استفاده می‌کنیم تا هنگام سفر گرممان نگه داریم. فضای ایده یا ناشناخته را به عنوان یک نقشه جهانی با نقاط روشن و تاریک در نظر بگیرید. نقاط نورانی مناطقی هستند که شما کاوش کرده اید. نقاط تاریک جایی هستند که پتانسیل شما نهفته است. این نقشه سطحی برای ایده‌هایی است که می‌توان آن‌ها را کشف کرد و در برابر واقعیت آزمایش کرد تا اعتبار آن‌ها را تأیید کند. وقتی این نتایج شما را به هدف‌تان نزدیک‌تر نمی‌کند یا شما را از آن دورتر نمی‌کند، یک مشکل آشکار می‌شود و باید خطا را به سمت هدف درست کنید. تنوع آیا محدودیتی برای تعداد ایده‌های جدیدی که می‌توانیم برای زنده ماندن و دستیابی به آنچه در ذهن خود داریم به وجود آوریم وجود دارد؟ با محاسبات، می‌توانیم کل فضای ایده‌ها را پیمایش کنیم. با عاملیت، می‌توانیم هر قدمی در آن فضا برداریم و در نهایت به یک ایده خوب (بعد از بسیاری از ایده‌های بد) برخورد کنیم. با خلقت، می‌توانیم به روش‌های منحصربه‌فردی حرکت کنیم، مانند پرواز بر فراز جنگل به جای قدم

زدن در آن. بنابراین، ما می‌توانیم هر چیزی را بفهمیم، هر چیزی را خلق کنیم و مجموعه‌ای بی‌نهایت از ایده‌های جدید را برای حل یک رشته بی‌نهایت مسائل کشف کنیم. باز هم، AGI می‌تواند همین کار را انجام دهد. ما هر دو مقید به قوانین طبیعت هستیم، اما هر امکانی در آن در دسترس است. انتخاب ما می‌توانیم هر ایده‌ای داشته باشیم، اما آیا می‌توانیم ایده‌های خوب را پیدا کنیم؟ مشکل بالقوه در اینجا این است که پیشرفت انباشته بدون درس گرفتن از اشتباهات دشوار است. اگر بخواهیم بعد از یک ماشین بنزینی، یک ماشین الکتریکی بسازیم، شروع دوباره از صفر جالب نخواهد بود. ما به عنوان یک گونه خیلی توسعه نیافته ایم. به عنوان سیستم‌های سایبرنتیک جهانی، می‌توانیم در جهت‌یابی فضای ایده کارآمدتر شویم تا از گم شدن سرگردان جلوگیری کنیم. ما خطا را تصحیح می‌کنیم. در اینجا هم تفاوت اساسی وجود ندارد. توجه یکی دیگر از جنبه‌هایی که انسان‌ها آن را بدیهی می‌دانند، توانایی ما برای تغییر تمرکز با تغییر دیدگاه است. وقتی مشکلی پیش می‌آید، توجه شما به کجا می‌رود؟ اگر می‌خواهید موشک بسازید، آیا کمکی می‌کند که از خدایان قدیمی بخواهید این کار را برای شما انجام دهند؟ یا می‌توانید لنزها را تغییر دهید تا موقعیت را به گونه‌ای ببینید که به شما امکان می‌دهد فرصت‌ها را درک کنید؟ در حالی که این یک مشکل بزرگ برای انسان‌ها است (قفل پارادایم و پیوستن به ایدئولوژی)، ما این توانایی را داریم که در هنگام بروز مشکلات، توجه خود را تغییر دهیم. ما می‌توانیم برای یافتن آرامش یک لنز معنوی و برای یافتن پیشرفت یک لنز علمی بگذاریم. همذات پنداری با یک فلسفه صرفاً صعودی و «معنوی» تفاوتی با نظام ناقص بودنی که در حل مجموعه‌ای از مسائل ناکام خواهد بود، ندارد. معنویت یک لنز یا ابزار عالی است، اما استاد بدی است، و نه همه‌چیز. به نظر نمی‌رسد که AGI به هیچ وجه می‌تواند از ما پیشی بگیرد مگر اینکه آنچه ممکن است را خم کند (در آن نقطه ما با مشکل بسیار متفاوتی روبرو خواهیم شد).

۵ - چگونه عاملیت را عملاً تمرین کنیم

در زندگی عملی معمولی، ما معمولاً وسایل را به خاطر اهداف می‌گیریم. اما در بازی‌ها، ما می‌توانیم به خاطر وسایل، هدفی را در پیش بگیریم. بازی کردن می‌تواند یک وارونگی انگیزشی از زندگی عادی باشد.

- C. Thi Nguyen, Games: Agency As Art

شما عاملیت را با تمرین عاملیت‌های دیگران توسعه می‌دهید تا زمانی که بتوانید عاملیت خود را ایجاد کنید. به عبارت دیگر، شما طبق قوانین بازی می‌کنید تا زمانی که بتوانید قوانین خود را ایجاد کنید، به این معنی که مهمترین ویژگی عاملیت بالا این است که بدانید چه زمانی باید آزاد شوید. عاملیت، به طور کلی، یک ویژگی نیست، بلکه یک شکل هنری است. بهترین راه برای مشاهده آن شکل هنری در بازی است. نقاشی به ما امکان می‌دهد مناظر را ثبت کنیم. موسیقی به ما امکان می‌دهد صداها را ضبط کنیم. داستان‌ها به ما اجازه می‌دهند روایت‌ها را ضبط کنیم. بازی‌ها به ما اجازه می‌دهند عاملیت‌ها را ضبط کنیم. وقتی یک بازی را انجام می‌دهید، تقریباً همیشه با هدف در ذهن شروع می‌کنید: بازی را برنده شوید. از آنجا، شما ماموریت‌های مختلفی دارید، اما این کوئست‌ها باید به ترتیب تجربه شما اجرا شوند. شما از سطح یک شروع می‌کنید، سپس به سطح ۲ و بالاتر می‌روید، و هنگامی که به سطح بسیار بالاتری رسیدید، می‌توانید با تمام دانش و مهارت خود به گذشته نگاه کنید تا نحوه رسیدن به هدف بعدی را طراحی کنید. هرچه سطح بالاتری داشته باشید، زندگی سرگرم کننده‌تر می‌شود، زیرا می‌توانید هدف چالش برانگیز و در عین حال معنادار بعدی را انتخاب کنید. به شما تخصیص داده نمی‌شود که انگار در مرحله آموزشی هستید. دقیقاً برای همین است که ممکن است زندگی شما خارج از کنترل شما باشد. شما به سطح ۱۰ (کودکی، مدرسه، شغل) رسیدید، اما اکنون گیر کرده اید. بازی دیگر سرگرم کننده نیست زیرا سازندگان بازی از رفتن شما به سطح

بالا تر سودی نمی‌برند، بنابراین شما را تشویق می‌کنند که در آنجا بمانید. شما در حلقه ای از کسالت و اضطراب گرفتار می‌شوید زیرا همه کارهای شما تکراری و بی فکر هستند و هر چالش دیگری شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد زیرا نمی‌دانید چگونه یاد بگیرید. مهم‌ترین مبارزه با رئیس زندگی شما این است که راه خود را دنبال کنید. بنابراین، چگونه شروع به تمرین این می‌کنید؟ اول، شما به سادگی به چیزی نیاز دارید که دنبال کنید. هر چیزی چون هیچ‌کس واقعا نمی‌داند چه می‌خواهد. در عوض، آن‌ها عمیقا آنچه را که نمی‌خواهند درک می‌کنند و اجازه می‌دهند که هدفی برای آینده‌شان ایجاد کند. از آنجا، آن‌ها مسیری برای حرکت دارند. هدفی را برای عملی کردن آن هدف تعیین کنید، سپس موارد زیر را انجام دهید.

• فرآیندهای تحقیقی که دیگران با آن به موفقیت رسیده اند. می‌توانید این موارد را در YouTube، رسانه‌های اجتماعی، دوره‌هایی از سازندگان معتبر یا مربیان بیابید.

• تکنیک‌های مختلف را آزمایش کنید. فرآیندهایی را که یاد می‌گیرید اجرا کنید و سعی کنید به نتیجه برسید. (به هر حال، بیشتر اینها برای شما کار نمی‌کنند، و این اشکالی ندارد).

• الگوها، اصول و اهرم‌ها را شناسایی کنید. در هر کاری که سعی می‌کنید به مهم‌ترین جنبه‌ها توجه کنید. اینها چیزهایی هستند که نتیجه می‌گیرند.

• فرآیند خود را ایجاد کنید. آنچه را که یاد می‌گیرید با سبک زندگی و موقعیت منحصر به فرد خود تنظیم کنید.

• آن را به دیگران منتقل کنید. معلم بیشتر از دانش آموز یاد می‌گیرد، و اگر نتوانید آن را به گونه‌ای توضیح دهید که برای شخص دیگری مفید باشد، واقعا آن را درک نمی‌کنید.

برای همین است که من رسانه‌های اجتماعی را دوست دارم. اول، این جایی است که توجه است. احتمالا نمی‌خواهید کار زندگی خود را با تبلیغات در رادیو یا ارسال نامه‌های دست‌نویس به مشتریان احتمالی بسازید. بدیهی است که قرار است محتوا بنویسید. علاوه بر اینکه یک کشتی در دسترس، کم خطر و کم هزینه برای انجام آنچه می‌خواهید است، یادگیری و عاملیت در آن پخته شده است. این یک بازی مدرن عالی است. می‌توانید عاملیت‌های افراد دیگر را در محتوا، راهنماها و دوره‌های آموزشی آن‌ها مطالعه کنید. شما می‌توانید در عموم آزمایش کنید و بازخورد مستقیم دریافت کنید - می‌توانید به سرعت تشخیص دهید چه چیزی کار می‌کند و چه چیزی نیست. شما مجبور به یادگیری یک ترکیب مهارتی برای آینده هستید (نوشتن، متقاعدسازی، بازاریابی، فروش، داستان سرایی و غیره). شما باید واقعا یاد بگیرید که در مورد چه چیزی می‌خواهید در اینترنت صحبت کنید. من به شما اجازه می‌دهم تصمیم بگیرید که می‌خواهید با آن اطلاعات چه کار کنید. - دن

منبع مقاله

<https://x.com/thedankoe/article/2009320195848872014>